

کد خبر: ۲۶۲۲۷۱

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۱/۲۷



«ارواح دلوایس» چهل تن و هدایت، شصت و نه سال بعد

افترا به صادق هدایت

«فلاکت انسان تنها از یک چیز ناشی می‌شود: اینکه نمی‌تواند با آرامش در یک اتاق بماند.» شگفتا که این عبارت پاسکال از پس چهار قرن حکایت حال ماست و هنوز حقیقت خود را از دست نداده است. «در همین لحظه میلیون‌ها نفر در سرتاسر جهان، اضطراب سکون و تنهایی خود را با ضرب‌گرفتن روی میز، با عوض کردن بی‌هدف کانال‌های تلویزیون، با بطالت کلیک‌های بی‌هدف، با رفت‌وآمدهای بی‌معنا در هزارتوی منوهای موبایل فراموش می‌کنند. قرن دوزخی ۲۱...۱۰. تصویر معاصر انسان پاسکال بیشتر به کسی می‌ماند که به جای بالقوه‌گی خیره‌شدن و فکر کردن، فعلیت بی‌وقفه را برگزیده است. هیاهوی بسیار بر سر هیچ. در روزگار ما چهره صادق هدایت نماد تنهایی است که از سر شکست مدام سرنوشت او شد، شکست‌هایی که به تعبیر امیرحسن چهل تن، پیروزی بزرگ او را پس از مرگ فراهم آورد. چهل تن در مقاله‌ای از «تنهایی هدایت» ۲ می‌نویسد، نویسنده‌ای که کوتوله‌های ادبی، روزنامه‌چی‌های وامانده از خلق ادبیات، سیاست‌پیشگان، بست‌سلرها، ادبیات‌سنتی‌مال، پاورقی‌هایی که ادبیات تفکر را پس می‌راند و حکومت وقت که بر آن مهر تأیید می‌زد، همه‌وهمه او را محاصره کرده بودند و از این رو هدایت فریاد برمی‌آورد که «باید طی کنم. همه چیز بن‌بست است و راه‌گریزی هم نیست.» بن‌بست هدایت از همان عواملی است که بعدها، شاید از دهه هشتاد به این طرف، ادبیات ما را محاصره کرده و توان هرگونه تفکر در مفهوم ادبیات یا خلق ادبیات مبتنی بر تفکر را از بین برده است. هیاهوی تبلیغات و محافل ادبی و سلبریتی‌سازی و هرآنچه خواست بازار است، مجال رشد بست‌سلرها و پاورقی‌هایی را فراهم ساخت که به جای ادبیات روشنفکرانه و باکیفیت به خورد ملت داده شد. در «تنهایی هدایت» خاطره‌ای نقل می‌شود که چندان بی‌شباهت به وضع ما نیست: جمالزاده می‌گوید آخرین باری که هدایت را در تهران می‌بیند او حال خوشی نداشته و شکایت کرده از ناشری که بی‌خبر کتاب‌هایش را به طرز مفتضحی به چاپ رسانده و در قبال اعتراض او گفته «هدایت خیال می‌کند که حالا چون اسم‌ورسمی به هم زده کسی کتاب‌هایش را می‌خرد ولی ما دست‌مان در کار است، نبض مشتری دست ماست.» اینک نیز باوجود پیشرفت‌ها در صنعت نشر و خیل باسوادانی که در دوران هدایت اندک‌شمار بودند، همچنان «نبض مشتری» یا همان نظام بازار تکلیف ادبیات را روشن می‌کند، با این تفاوت که دیگر چندان نویسنده‌ای از سنخ هدایت در کار نیست که بداند همه درها بسته است اما به اسلوب بکتی ادامه دهد. همان روزها هم به قول هدایت، حجازی و دشتی، عزت و احترام بیشتری داشتند چون کتاب‌هایشان بیشتر از جنم کالا بود و به اصطلاح بازار بیشتری داشت...

از دو دهه پیش، نویسندگانی از کارگاه‌های ادبی برآمدند و در محافل ادبی و نشرها شهرتی دست‌وپا کردند و نویسندگان استخوان‌دار یکی دو دهه پیش را کنار زدند، چه نویسندگان صاحب‌سبکی که دیگر نبودند و چه آنان که در قید حیات بودند و از سر ناگزیری در گوشه‌کناری از جهان یا وطن در اتاقی تاب آوردند تا به نوشتن ادامه دهند. گرچه آثارهای دستکاری‌شده نشرها از چاپ مکرر آثار این طیفِ نوحاسته خبر می‌دهند، به نظر می‌رسد بازار یکسره در تصرف آنان نیست. چراکه هنوز آثار نویسندگانی همچون هدایت و ساعدی و شاملو و دیگران پیش‌تاز میدان ادبیات‌اند. اما چه بر سر نویسندگان خلف آنان آمد. چهل تن، یکی از این نویسندگان است که در داستان «ارواح دل‌واپس» روایتی از زندگی هدایت به دست می‌دهد. داستان مستندی که از تخیل نویسنده برمی‌آید و نوعی بازآفرینی یا ترجمه است از زندگی مهم‌ترین نویسنده معاصر ایرانی. باربارا جانسن ۳ معتقد است ترجمه نوعی افترا زدن است و خیانت به متن اصل جزء لاینفک ترجمه است. داستان چهل تن درست مانند ترجمه در عین وفاداری به متن (که سرنوشت هدایت باشد) به مصاف با آن می‌رود و به تعبیری در مقام بازسازی و مرمت آنچه از دست رفته برمی‌آید: «می‌توان واقعیت را از نو بنیان گذاشت. نیروی تخیل به همین کار می‌آید.» در داستان، یک زوج ارمنی خودکشی هدایت را به دیگران خبر می‌دهند، چهل تن پیش‌تر از زوج دیگری سخن گفته که هدایت را از آب گرفته و به این ترتیب خودکشی‌اش را به تعویق انداخته بودند تا بیست‌وچهار سال بعد که هدایت در اتاقش شیر گاز را باز گذاشته و برای همیشه به خواب رفته بود. آن زوج یهودی بعدها سر از اردوگاه‌های مرگ درآورده و فاشیسم هیتلری آنان را به کام مرگ فرستاده بود، اما گویا «دست‌های آنان پس از مرگ از خاک بیرون مانده بود» تا اگر نه دست‌هاشان بلکه پاره‌هایی از ارواح سرگردان و دل‌واپس آنان در کالبد زوج ارمنی جسم بی‌جان نویسنده را بیابد گرچه هرگز ندانسته باشند که هدایت نویسنده بوده است! چهل تن از زندگی و مرگ هدایت در تنهایی، داستانی می‌سازد که وامدار تقدیر او است و در آخر به طعن و کنایه از بدشانشی نویسنده می‌نویسد که از قضا در سراسر داستان نامی از او نمی‌آورد تا شاید نمادی باشد از تنهایی نویسنده، چنان که در خط آخر مقاله‌اش می‌نویسد «بین هدایت و کسی که امروز می‌نویسد دو سه نسلی فاصله است، اما هیچ‌کس چون او به ما نزدیک نیست!» گرچه این روزگار نویسندگانی همچون چهل تن و نسل او است که تا آستانه تجربه‌های مرزی یا به تعبیر بلانشو تجربه اصیل رفته‌اند و به جدال با خویش برخاسته‌اند. نویسندگانی که توانسته‌اند از محدوده‌هایی که در تجربه روزمره تلنبار شده فراتر روند، از همان روزمرگی‌هایی که انبوه داستان‌های یکی دو دهه اخیر ما را انباشته است. «می‌گویند نخست‌وزیر وقت که خویشاوند او بود می‌خواست او را به‌عنوان رایزن فرهنگی در پاریس بگمارد اما از بخت بد او ترور شد. می‌گویند... مزخرف می‌گویند! بدشانشی بزرگ او فقط و فقط این بود که خوش‌شانس نبود. در جایی به‌سر می‌برد که به اعتقاد او مناسب حالش نبود.» ۴ البته از خوش‌شانسی هدایت بود که نسل تازه داستان‌نویسی او را فراموش کردند و ناتوان از کپی‌برداری از او با متجددان متحجر زمانه‌اش همچون «شین پرتو» همصدا شدند که از بوف کور خوشش نیامده و گفته بود «شاید بدانید من عاشق زیبایی و زندگی هستم و از هر چه نومیدکننده باشد بیزارم.» ۵ طرد هدایت از سوی عمده داستان‌نویسان دو سه دهه اخیر یا همان شیفتگان زندگی و همدستان وضع موجود، از بخت خوش اوست تا از سلبریتی شدن در امان بماند!

۳، ۱. لذت خیانت، بلانشو، دومان، باتلر، ترجمه نصراله مادیانی، نشر بیدگل

۲، ۵. تنهایی هدایت، امیرحسن چهل تن، مجله کارنامه، شماره ۳۴، اردیبهشت ۱۳۸۲

۴. چند واقعیت باور نکردنی، امیرحسن چهل تن، نشر نگاه